

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره اقل و اکثر ارتباطین بود.

چون استقلالی خب واضح است که نسبت به اکثر، البته این واضحش را بعد توضیح می دهیم برائت جاری می شود، بحث در اقل و اکثر ارتباطین بود.

در اقل و اکثر ارتباطین مرحوم استاد همین متعارف حوزه، متعرض در این شدند که در بین اقل و اکثر ارتباطین سه مبنای اساسی وجود دارد؛ برائت جاری نمی شود، برائت عقلی جاری نمی شود، برائت عقلی و نقلی هر دو جاری می شوند.

بعد ایشان متعرض بحث اول شدند راجع به برائت عقلی که قبح عقاب بلا بیان باشد که ما دیروز یک توضیحاتی عرض کردیم. که البته توضیحات ما این مسئله واضح است نه به خاطر مطلب ایشان.

و متعرض این شدند که آیا برائت عقلی جاری می شود یا برائت عقلی از اکثر جاری نمی شود.

ایشان دو توجیه به قول خودشان سه تا، اما عملاً دو تا نقل کردند؛ یکی را به عنوان ما ذکره الشیخ فی الرسائل، عرض کردم دیروز بنده به خود رسائل مراجعه نکردم. و البته این هست، حالا اینجا نه. گاهی اوقات مثلاً مطلبی را شیخ در رسائل می گوید بعد می گویند این مطلب ایشان فرض کنید مطلب ایشان در بحث مقدمه واجب انسجام ندارد یا یکی دیگر جور دیگری روایت می کند.

عرض کردم در طول تاریخ ابیحات علمی مخصوصاً این شبه مباحثی که به اصطلاح خودشان عقلی می دانند مثل اصول و فلسفه و اینها. یکی از مباحثی که اصولاً در کتب زیاد آمده تنقیح کلامی که منسوب به شخص است. مثلاً اینکه آیا ایشان واقعا این مطلب را گفته، نگفته، این مطلب ایشان با جای دیگر معارض است. و بعد مثلاً اینکه فلان آقا از ایشان این جور نقل کرده، یکی دیگر از ایشان این جور نقل کرده، یا فلان آقا نقل کرده که مراد شیخ این است، یکی دیگر گفته نه مراد شیخ آن است.

این جور ابحاث در کتب ما هست، در کتب اهل سنت هم هست. فراوان هم هست کم هم نیست. خب عده ای هم می گویند این بحث ها فایده ای ندارد. من وارد این بحث نمی شوم که فایده دارد یا ندارد. یا عده ای می گویند جزء مسائل علم نیست. در اصول حالا شیخ فرموده باشد یا نفرموده باشد، نائینی فرموده باشد یا نه، این در علم نیست.

حالا نائینی تصادفا همین طور است. چون دو تا تقریرات از ایشان چاپ شده؛ می گویند در یک تقریر این جور گفته در آن تقریر آن جور گفته. این در مباحث ما هست یعنی متأسفانه نه اینکه مباحث ما یعنی مراد فرض کنید خصوص اصول شیعه، هست در کل این موارد سنی و شیعه. این که مثلا این آقا این مطلب را گفته یا نگفته.

و ما اصولا وارد این بحث کلا نمی شویم. یعنی لذا پس حالا این کلام گفته شده باشد، مرحوم شیخ من باب مثال عرض می کنم، که وجوب غیری و وجوب نفسی را جمع بکنیم. حالا مرحوم شیخ گفته باشند، نگفته باشند، با کلمات دیگر ایشان منسجم هست یا نیست، اصلا وارد این بحث کلا ما نمی شویم.

البته این بد نیست. حالا عده ای به قول امروزی ملا لغتی هستند، دلشان می خواهد تتبع کنند، دقائق کلام را ببینند، مثلا نائینی یک شاگرد ایشان این جور نقل کرده، یکی دیگر این جور نقل کرده، سومی این جور نقل کرده، بد نیست اجمالا. این هم یک رتبه ای است. به هر حال آیا علم هست یا نه دیگر وارد آن بحث نمی شویم. یک معانی برای علم و تحدید علم و موضوع بندی علم و یعنی چارچوب بندی برای علم هست، حالا وارد آن بحث هم نمی شویم.

لکن به هر حال چون این بحث به نظر من افق ذهن را پایین می آورد؛ یعنی یک بحث اصولی است که فرض کنید بین شیخ و نائینی و فرض کنید آقای خویی مثلا، این این جور گفته و... ما بحث را افق های بالاتری نمی خواهیم آن افق را نفی کنیم. معتقدیم بحث باید برود افق های بالاتر. یکی در درجه اول در کل دنیای اسلام و در درجه دوم در کل دنیای قانون و قانونگذاری و امور عقلایی. این که بخواهیم خودمان را محدود بکنیم به یک کلمات محدود، این به آن برنامه و ذهنیتی که ما داریم نمی سازد.

به هر حال ایشان از این راه وارد شدند که حالا که وجوب اقل مردد است بین وجوب نفسی و غیری؛ پس آن علم اجمالی ما منحل می شود. این اجمالش این است که ما عرض کردیم تجزیه علم اجمالی مبتنی است بر اینکه نسبتش به طرفین علی حد سواء باشد حالا به تعبیر ما. تعابیر دیگر را هم بعد عرض می کنیم. اگر بنا شد یک طرف قطعی بشود دیگر علم اجمالی آنجا منعقد نمی شود. آن وقت در اینجا این ارزش تعبیر می کنند به انحلال، حالا من تعابیر دیگر را عرض می کنم. عبارات استاد را تمام بکنیم بعد عرض می کنم.

در اینجا می گویند فرض کنید نماز هشت رکعت، هشت تا جزء، نماز ده تا جزء مثلاً. این هشت تا جزء مسلماً واجب است. چرا؟ چون یا خودش فی نفسه واجب است، می شود واجب نفسی. یا در ضمن ده جزء واجب است، می شود واجب غیری. پس وجوبش مسلم است. آن دو تای دیگر، یعنی نماز ده جزئی، وجوبش مسلم نیست، شک می کنیم. این یکی قطعی می شود آن یکی مشکوک می شود. به تعبیر مرحوم استاد این که قطعی است، دیگر نمی شود بگوییم اصل عدمه، چون قطعی می دانیم که این واجب است هشت تا، هشت جزئی واجب است. نسبت به آن نماز ده جزئی اصالة البرائه جاری می شود. این تفکر کسانی است که تنجیز علم اجمالی را از راه تعارض اصول می فهمند.

طبق تفکر ما که ایشان ذکر نکردند، این هم واضح است؛ چون در تنجیز علم اجمالی نسبتش یعنی علم وقتی می گوییم منجز می شود که نسبتش به طرفین علی حد سواء باشد. الان نسبتش به نماز هشت جزء مسلم است، قطعاً واجب است. نسبت به نماز ده جزء مشکوک است، پس نسبت واحده نیست. لذا علم در آن نماز ده جزء تأثیرگذار نیست. این دو تا راه برای تنجیز.

پس این روشن شد که در اینجا به اصطلاح آقایان قائل به انحلال هستند. این خلاصه اش. و این انحلالش معنایش این است که آن اقل مسلم و قطعی است، نسبت به اکثر مشکل نداریم که ما اصل ترخیص را جاری بکنیم.

مرحوم استاد فرمودند این استدلال مبنی است بر دو نکته. چون دیروز اواخر بحث بود، سریع خوانده شد. یک نکته ما وجوب غیری را قائل بشویم. باید قائل بشویم وجوب غیری. و این وجوب غیری در اینجا مراد اجزاء داخلی است، اجزاء مرکب است. چون وجوب غیری مصطلح در مقدمه واجب است. مقدمه چیزی است که از عنوان خارج است، عنوان مأمور به یا منهی عنه ازش خارج است، لکن آن عنوان بر آن مترتب می شود؛ یعنی لازمه اش این است که آن باشد. مثلاً اگر گفت نان بخر عنوان نان خریدن غیر از عنوان بازار رفتن است. عنوان نان خریدن توش بازار رفتن ندارد. لکن نان خریدن بدون بازار رفتن نمی شود. مثلاً من باب مثال عرض می کنم.

اما اگر آقایان آمدند عرض کردم در آن کتاب کفایه هم جلد اول در بحث مقدمه دارد که تقسیم کردند مقدمه را به مقدمات داخلی و خارجی. اجزاء را هم مقدمه گرفتند. لکن اسمش را گذاشتند مقدمه داخلی. آن که مقدمه مصطلح است گذاشتند مقدمه خارجی. مثلاً بازار رفتن مقدمه خارجی است برای نان خریدن. لکن رکوع و سجود و اینها مقدمه داخلی است برای نماز. نماز یک عنوان است، رکوع عنوان دیگری. لکن رکوع مقدمه داخلی است برای نماز، سجود مقدمه داخلی است برای نماز، قرائت مقدمه داخلی است، روشن شد؟

پس یک مقدمات داریم مقدمات مصطلح. مقدمات مصطلح را گذاشتند مقدمات خارجی. یک مقدمه که تازه اصطلاح درست کردند که اجزاء، آن را می گویند مقدمات داخلیه. آنها از آن تعبیر می کنند به مقدمات داخلیه. این یک مطلب.

مطلب دیگر این که وجوب مقدمه را غیری می داند چون نفسی نیست. وجوب غیری است. پس بنابراین اجزاء وجوبشان وجوب غیری است. این خلاصه این تفکر.

یعنی مرحوم استاد می فرمایند شما باید این فکر را اثبات کنید.

دو، اگر شما علم پیدا کردید این شیء یا واجب غیری است یا واجب نفسی، این انحلال علم می آورد. علم اجمالیان را منحل می کند. صلاحیت برای انحلال دارد. اما اگر آمدید گفتید نه واجب غیری چیزی نیست، واجب غیری حکم عقل است. این ارزشی ندارد. شما می دانید نماز هشت تایی یا واجب غیری است یا واجب نفسی. واجب غیری اش ارزش ندارد. همان واجب نفسی اش مهم است. آن ده تایی هم می داند که احتمال می دهید که واجب نفسی باشد. پس علمتان منحل نمی شود. علمتان دیگر منحل نمی شود؛ چون یک طرفش هشت تاست واجب نفسی، یک طرفش هم ده تا است واجب نفسی. البته آن هشت تا، هشت تا جزء، شما می دانستید یا نفسی است یا غیری. غیری ارزش ندارد، ارزش تکلیفی ندارد، ارزش قانونی ندارد. غیری حکم عقلی است. چون ارزش پیدا نکند پس علم منحل نمی شود. روشن شد؟

پس مرحوم استاد اشکالشان به این است؛ بحث این است که شما باید دو تا مطلب را اثبات کنید؛ یک، اجزاء وجوبشان وجوب مقدمی است وجوب غیری است. دو، وجوب غیری و وجوب نفسی اگر جایی جمع شد انحلال علم اجمالی می آید. ایشان می گویند هر دو مقدمه را ما قبول نداریم؛ نه اول و نه دوم. روشن شد؟

ایشان می فرمایند که و تمامیه هذا الوجه يتوقف على اثبات الامرین؛ الاول اتصاف الاجزاء بالوجوب الغیری؛ یک چیزی حذف شده، مقدمه مطویه به اصطلاح آقایان منطقی ها می گویند مقدمه مطویه دارد.

ان الاجزاء مقدمات داخلیه و المقدمه وجوبها غیری فوجوب الاجزاء غیری؛ این که اتصاف الاجزاء بوجوب الغیری، یک چیزی اش افتاده است. این که اجزاء را مقدمه داخلی... چون ایشان که رفته دنبال وجوب اقل، مردد بین نفسی و غیری. این مال امر اول.

.....
الثانی کون العلم بالوجوب الجامع بین النفسی و الغیری موجبا لانحلال العلم الاجمالی؛ الان توضیح دادیم. ایشان می فرمایند که بله، اما الامر الاول که اتصاف اجزاء به وجوب غیری، لم یثبت، بل الثابت خلافه بما بینا من فی بحث الوجوب المقدمه من استحالة اتصاف الاجزاء بالوجوب الغیری؛ مستحیل است اصلا. امکان ندارد اجزاء وجوب غیری.

لان الوجوب الغیری ناشئ عن توقف وجود علی وجود آخر، این حالا بحث ها در اینها استحاله آوردن خیلی به نظر من دقیق نباشد. این که وجوب غیری چیزی متوقف بر چیزی باشد اصطلاحی است در حدود اصطلاحات اصولیین. بحث استحاله نیامده. در اصطلاح اصولیین این طور آمده، ایشان بحث استحاله مطرح کرده است. من بعد توضیح کلی را عرض می کنم. کلمه استحاله ای که ایشان در اینجا فرمودند. ببینید در اصطلاح اصولیین می آیند روی عنوان حساب می کنند. این خیلی مهم است. اصل این مطلب در بحث اصول می آیند عنوان ها را نگاه می کنند. اصلا در فقه هم همین طور است. آن چه که مهم است عنوان است. در علوم اعتباری ما آن که ارزش دارد عنوان است. آن وقت اگر تعدد عنوان شد، در اعتبارات قانونی تعدد عنوان کافی است. حالا آقای خویی قائل نیستند به این. لذا ایشان قائل به اجتماع امر و نهی نیستند. چون ایشان تعدد عنوان را کافی نمی دانند. مثلا می گویند در سجده هم غصب هم صلاة با هم متحد می شوند. ولو یکی عنوان صلاتی دارد یکی عنوان غصبی دارد، این تعدد دو تایش نمی کند.

یکی از رموز یعنی آن لم اساسی بحث اجتماع امر و نهی که خیلی طولانی است، آقایان بحث می کنند همین یک کلمه است که به شما عرض کردم. در اعتبارات قانونی تعدد عنوان کافی است. مثل اینها می گویند تعدد عنوان کافی نیست. حساب معنون بکنید. این یک نکته واحده ای است که تمام این بحث های اجتماع و امتناع با آن لطافتش بر آن مبتنی است. خوب دقت بکنید.

آقای خویی می گوید شما سرتان را روی زمین گذاشتید، فشار دادید روی زمین، از این عنوان نمازی انتزاع می شود به قول ایشان یا عنوان غصبی؟ معنون یکی است، دو تا عنوان دو تایش نمی کند. اینها می گویند در بحث اعتبارات قانونی خوب دقت کنید بحث کلی است اختصاص به اینجا ندارد. ما در اعتبارات قانونی عنوان اثر گذار است ولو معنون یکی باشد. وقتی دو تا عنوان شد اثر گذار است. یا به عبارت دیگر، چون هی من مصر هستم مطالب را به عبارت دیگر بگویم که مطلب واضح بشود. در اعتبارات قانونی حیثیات تقییدی هستند نه حیثیات تقلیدی. یعنی در اعتبارات قانونی خود عنوان را حساب می کنند. این یک بحثی است. حالا ایشان این بحث را قبول ندارند بحث دیگری است. و الا این بحث هست و درست هم هست. ما هم اثبات کردیم همین مطلب درست است. در اعتبارات قانونی عنوان حساب می شود. چون عنوان حساب می شود، این طوری حساب می کنند؛ ببیند، عنوان نان خریدن، این واجب. عنوان بازار رفتن؛ نسبت این دو

تا عنوان را حساب می کنند، این جوری حساب می کنند. نان خریدن، بازار رفتن. می گویند اگر گفت نان بخر، این می شود واجب نفسی؛ بازار رفتن می شود واجب گیری. این واضح شد؟

اگر گفت نماز و رکوع، می گویند دو تا عنوان است. نماز بخوان، و ارکعوا مع الراكعين؛ رکوع بکن. می گویند عنوان نماز یکی است، رکوع دو تا است. این دو تا عنوان است. رکوع یک، دقت فرمودید؟

ذهبت آقای خویی می فرماید نه، خب رکوع هم عین نماز است. دو تا نیست که. این که ایشان فرمودند فمن استحالة اتصاف الاجزاء، روشن شد؟ استحاله این مطلب در ابحاث استحاله روشن نیست. آن نکته فنی این است ریشه بحث؛ اینها می گویند شما دو تا عنوان دارید؛ یکی دخیل در ایجاد دیگری است. این را اسمش را می گذارند مقدمه. یک دفعه این عنوان خارج از آن است مثل بازار رفتن نسبت به نان خریدن، این یک مقدمه خارج است. یک دفعه داخل می شود مقدمه داخلی. روشن شد؟ این که اینها می گویند مقدمه وجوب اجزاء متصف می شود به وجوب گیری مرادشان این است. حالا آقای خویی این مراد را قبول ندارند، استحاله اسمش را نگذارند. در حد استحاله که نه. مثل بحث اجتماع امر و نهی که ایشان قبول ندارند که نمی شود گفت استحاله که.

روشن شد مطلب چیست؟ دقت فرمودید روح مطلب چیست؟ روح مطلب این است؛ در عنوان، در اعتبارات قانونی روی عنوان ببین، نیاید روی معنوی، بروید روی عنوان. شما دو تا عنوان دارید؛ نان خریدن و بازار رفتن؛ این بازار رفتن مقدمه است برای نان خریدن. بازار باید بروید تا نان بخرید. شما دو تا عنوان دارید؛ صلاة و رکوع. این رکوع را باید انجام بدهید تا نماز انجام بشود. نکته فنی ش این است. همچنان که بازار رفتن را می گویند وجوب مقدمی، رکوع را هم می گویند وجوب مقدمی. لکن آمدند فرق گذاشتند، یکی مقدمه خارجی، دخیل نیست در تحقق آن مراد. یکی گفتند مقدمه داخلی، دخیل در، این تعبیر به استحاله درست نیست. بله ما این مبنا را قبول نداریم، خیلی خب قبول ندارید، آن بحث دیگری است. و الا تعبیر به استحاله،

ایشان می گویند وجوب گیری ناشی عن توقف وجود علی وجود آخر؛ درست است مطلب ایشان. آن وجود گیری ناشی عن از این درست است. لکن وجود یعنی عنوان علی عنوان. ایشان وجود گرفته است. روشن شد؟ ایشان آمده معنوی، لذا ایشان در بحث اجتماع امر و نهی قائل به امتناع است، به اشد انواع امتناع.

اولا ایشان مدعی است در خصوص مکان، نه در لباس. در مکان غصبی هیچ یک از اجزاء صلاة با غصب متحد نمی شود؛ یعنی قیام و رکوع و قرائت و تکبیرة الاحرام و، متحد نمی شوند الا سجود. ایشان اعتقادشان این است که در سجود متحد می شوند.

لذا نماز میت در ارض غصبی به نظر ایشان درست است، مشکل ندارد؛ چون سجود ندارد. در نماز میت سجود ندارد. روشن شد؟ ایشان می گوید اتحاد نماز با غصب فقط در سجود است. این یک. دو، این سجود یک عمل وحدانی است. این عمل وحدانی نمی شود دو تا عنوان داشته باشد هم واجب هم حرام.

س: خود قیامش که

ج: مناقشه با من نکنید، ما هم قبول نکردیم مبنای ایشان را. من دارم توضیح تصور ایشان را می دهم. از حد این استحاله ای که ایشان فرمودند درش بیاوریم. روشن شد چه می خواهم عرض کنم؟

ایشان می گوید این عمل وحدانی است، نمی شود دو تا عنوان داشته باشد. این دو تا عنوان تأثیر نمی کند. خوب دقت کنید. مثل هندوانه خوردن مثلاً؛ این هندوانه خوردن ساعت فلان با هندوانه خوردن، هندوانه خوردن خوردن است. مثلاً من هندوانه الان ساعت فرض کنید ساعت ده و نیم گذشته هندوانه بخورم، در مکان معین هم هست، زیر سقف هم هست، این سه چهار تا هندوانه خوردن که نمی شود، یکی است. زیر سقف، ساعت فلان، مکان فلان، این عنوان را عوض نمی کند، واقع را عوض نمی کند. ایشان حرفشان این است که این سجده که یکی می شود، یک عمل وحدانی است، دو تا عنوان دارد، عنوان تأثیر نمی کند. لذا ایشان از راه ملاکات هم وارد شده است. عرض کردم اشد انواع اجتماع، مال ایشان است، امتناع مال ایشان است.

می گوید مستحیل است که این عمل وحدانی هم ملاک وجوب داشته باشد هم ملاک حرمت. نمی شود دو تا ملاک متضاد نمی شود. یا ملاک وجوب دارد یا حرمت. دقت کردید؟ روشن شد این تفکر؟

جواب ایشان این است؛ که اینجا درست است وجود یکی است. در اعتبارات قانونی تعدد عنوان کافی است. به یک عنوان واجب، به یک عنوان نه. تمام نکته فنی بحث اینجا است. تمام نکته، این هم بحث اجتماع امر و نهی طولانی، یک نکته دارد.

و درست هم هست. انصافاً ما هم عقیده مان همین است. در اعتبارات قانونی همین طور است. چرا؟ چون در اعتبارات قانونی، حیثیات تقییدی هستند. خود حیثیت تأثیر دارد. حیثیت غصبی غیر از حیثیت صلاتی، انتزاعی هم نیست اعتبار است. آقای خوئی اعتبار و انتزاع را با همدیگر آوردند. انتزاع با اعتبار فرق می کند. انتزاع تعدد درست نمی کند. راست است. بنده الان اینجا نشستم، هم روی صندلی هستم هم زیر سقف هستم. دو تا که نمی شود دو تا انتزاع. درست است. اعتبار است نه انتزاع.

وقتی اعتبار شد، اعتبار یک نوع تصرف است، یک نوع جعل است، غیر از انتزاع است. انتزاع تعدد نمی آورد. اما اینها می گویند در قانون خوب دقت کنید، اعتبار تعدد می آورد. همین که گفت این عنوان غصبی است، از این جهت یبعد من المولی، این همین عمل به عنوان صلاتی، یقرب الی المولی، این مشکل ندارد. به این عنوان امر است، به این عنوان نهی است.

پس دقت کنید ایشان، لان الوجوب الغیری ناشیء من توقف وجود علی وجود آخر، درست است این بحث ایشان. چرا؟ مثلاً نان خریدن متوقف است بر بازار رفتن. این درست است بحثی نیست. اما این لب بحث نیست. آنها که گفتند نظرشان این است، وجوب غیری دو تا عنوان را حساب کردند نه دو تا وجود. من مخصوصاً عبارات را می خوانم برای اینکه معلوم بشود نکته اشکال در عبارات کجاست. ایشان می فرماید لان الوجوب الغیری ناشیء عن توقف الوجود، نه ناشیء عن توقف عنوان بر عنوان. البته ایشان عنوان را قبول ندارد. قبول دارم من ایشان رفته روی وجود. مثالش را هم زدم. لکن آن واقعی نیست بحث ایشان انصافاً سالم نیست. آنجا ما قبول نکردیم. انصافاً اگر ما باشیم و اعتبارات قانونی، در اعتبارات قانونی، امر دائر مدار عنوان است نه دائر مدار وجود. طبیعت اعتبارات قانونی این است.

البته در آنجا هم یک افرادی مثل آقای خویی در اجتماع، رفتند روی وجود، و یک افرادی هم بلا نسبت مثل ابو حنیفه از این طرف می گوید حتی اگر گفت صل و لا تصلی فی الحریر، باز هم نماز درست است. نه، نه دیگر این یکی درست است و نه آن یکی. یک حد وسط بگیریم. اگر گفت صل و لا تغسل نماز درست است طبق این قاعده بحث قانونی. اما اگر گفت صل و لا تصلی فی، ابو حنیفه تا آنجا رفته گفت اگر گفت صل و لا تصلی، اطلاق صل می گیرد. اگر در غیر هم نماز خواند، نه دیگر اطلاق نمی گیرد. انصافاً عنوان را به هم زد دیگر. وقتی گفت صل بعد گفت لا تصلی فی الحریر عنوان را عوض کرد دیگر خب. صلاة در حریر را خارج کرد. این که م بگوییم نه عنوان محفوظ است، عنوان صلاتی محفوظ است. نه این درست است نه آن درست است. انصافش باید یک حد وسط قائل بشویم.

لذا کراراً عرض کردیم ابو حنیفه باب اجتماع امر و نهی با باب نهی در عبادات یکی گرفته، در هر دو هم قائل به صحت است. این راهی را که علمای ما رفتند و عده زیادی از اصولیین اهل سنت، عده ای هم هر دو را از باب نهی در عبادت گرفتند. آن هم درست نیست. صحیحش این است که باب نهی در عبادت را یک جا قرار بدهیم، باب اجتماع امر و نهی را یک جا قرار بدهیم. سرش هم سر عنوان است. نکته فنی سر عنوان است. در یک جا عنوان این اقتضاء را می کند در یک جا این اقتضاء را نمی کند. نکته فنی اش این است.

پس این که ایشان فرمودند آن آقای که اسمش را گذاشته وجوب مقدمی و وجوب غیری نظرش این است؛ می گوید ما در اعتبارات قانونی عنوان کافی است. ما دو تا عنوان داریم؛ صلاة، رکوع. صلات متوقف بر رکوع است نه وجود. وجود صلاة با رکوع یکی است. وجود صلاة با رکوع یکی است.

ایشان می فرمایند وجوب غیری ناشیء عن توقف وجود علی وجود آخر؛ نه، ناشیء عن توقف عنوان علی عنوان آخر؛ روشن شد؟ اسمش را وجوب، این اصطلاحش کردند.

حالا این گفتند دو جور می شود؛ یک دفعه آن عنوان آخر خارج از حقیقت می ماند، مثل نان خریدن و بازار رفتن؛ یک دفعه عین همان است، مثل نماز و رکوع.

س: اختلاف عنوان در جزء و کل این قدر نیست که دو تا اعتبار مستقل بطلبد، غیر اجتماع امر و نهی

ج: غیر اجتماع؟ اینها می گویند چرا می طلبد. ولو باشد، یعنی اینها می گویند وقتی یک امری به کل خورد، این در حقیقت منحل می شود. کأنما اوامر به جزء می خورد. این نحوه امر به جزء به نحو غیری است. این ادعا این است حالا خود من هم این را قبول ندارم. می خواهم مثلاً اگر گفت یک خانه ای بخر که فرض کنید من باب مثال چهار تا اتاق داشته باشد، حال داشته باشد، نمی دانم حمام داشته باشد، فرض کنید، این کأنما امر منحل می شود، یعنی چهار تا اتاق بخر، حال بخر، آن امر به کل به خانه، آن عنوان خانه جای خودش است، عنوان اتاق و حال و لوله اش چه باشد و لوله گازش چه باشد و لوله آبش چه باشد و برقش مثلاً فرض کنید مهتابی باشد یا نباشد، این یک عنوان دیگری است. اینها تصورشان این است. یک عنوان که این عین همان هم هست. خانه به هر دو متوقف است.

ما انشاء الله عرض خواهیم کرد چند تا تصور است فقط این نیست که. نسبت بین وجوب اجزاء با نسبت وجوب کل چیست. این خودش یک بحث اصولی است بحث قانونی است. ما خودمان انشاء الله عرض می کنیم.

ایشان می گوید وجوب غیری نیست. خیلی خب. اما آن که، استحاله اسمش را نمی شود گذاشت. تعبیر به استحاله درست نیست. ولیس وجود مرکب غیر وجود الاجزاء کی يتوقف علیه توقف وجود الشیء علی وجود غیره؛ همین بردند روی کلمه وجود. کلمه وجود را آوردند حالا خراب کرده است. اگر به جای وجود، عنوان می گذاشتند کار خراب نمی شد که.

س: استاد یعنی چه توقف یک عنوان بر عنوان دیگر؟

ج: مثلاً الان نان خریدن متوقف بر بازار رفتن است. مراد این است. وجود یعنی این. این می شود مقدمه. اما شما توقف عنوان نماز بر عنوان رکوع؛ ایشان می گوید نه دیگر توقف ندارد، نماز همان رکوع است. این مثل این است که اگر گفت به او خانه بخر با چهار تا اتاق با یک حال با حمام با حیاط، اینها می گویند این خانه بخر منحل می شود؛ یعنی چهار تا اتاق بخر، حال بخر، این منحل می شود بر اجزاء. آن خانه بخر، عنوان خانه با عنوان اتاق عنوانی به اصطلاح جزء و کل است. نتیجه اش این است که وجوب منحل می شود و صدق عنوان خانه بر اینها متوقف است. صدق عنوان خانه، نه صدق وجود خانه. وجود خانه عین اتاق است دیگر، چیزی ما به اسم اتاق نداریم، خانه، خانه همان اتاق است. عنوان بر آن متوقف است.

فیترشح من وجوب المتوقف نفسیا وجوب المتوقف علیه غیر یا بل وجود المركب عین وجود الاجزاء، دیگر ایشان تکرار فرمودند.

پس این بحث اول که این طور است.

اما امر ثانی، ای کون العلم بالوجوب الجامع بین النفسی و الغیری موجبا؛ فقد یقال فیه بعدم الانحلال، بدعوی انه یعتبر فی الانحلال ان یکون المعلوم بالتفصیل من سنخ المعلوم بالاجمال. والمقام لیس كذلك، لان المعلوم بالاجمال هو الوجوب النفسی سواء کان متعلقا بالاقل او الاکثر؛ ایشان از این راه وارد شده است.

و المعلوم بالتفصیل هو الوجوب الجامع بین النفسی و الغیری. فلا ینحل العلم الاجمالی. راه دیگری هم دارد بهتر از این راه برای انحلال. و آن اینکه این وجوب غیری چه حتی در مقدمات خارجیه وجوب عقلی است. این عقل حکم می کند. وجوب نفسی شرعی است؛ یعنی جعل است، اعتباری است. اگر شما می دانید که یک نمازی واجب است با هشت جزء یا نمازی با ده جزء، در حقیقت آن که اعتبار به آن خورده، آن وجوب نفسی است، وجوب عقلی عقلی است، وجوب غیری عقلی است ارزشی ندارد. لذا موجب انحلال نمی شود.

پس دو تا اشکال آقای خویی در حقیقت به این استدلال می کنند؛ یک، وجوب اجزاء غیری نیست؛ دو، علی تقدیری که غیری باشد، انحلال درست نمی کند.

و المعلوم بالتفصیل هو الوجوب الجامع بین النفسی فلا ینحل، البته ایشان تقریبشان این بود. من تقریب دیگری عرض کردم، نتیجه اش یکی است. نه اینکه من شرح عبارت ایشان را دادم. من تقریب را عوض کردم. و آن اینکه این وجوب غیری، حتی اگر وجوب غیری قائل

.....
بشویم، حکم عقل است. به اعتبار بر نمی گردد. ما دنبال اعتبار مقنن هستیم. اعتبار قانونی هستیم. در اعتبار قانونی یا هشت تاست یا ده تا. هر دو هم وجوب نفسی دارند.

بله، هشت تایک وجوب غیری عقلی دارد. اما آن تأثیرگذار نیست. آن انحلال درست نمی کند. علم شما را خراب نمی کند. یعنی علم شما را به یک طرف نمی برد. علم به حال خودش محفوظ است.

ولكن التحقيق هو الانحلال على ما ذكرنا في بحث مقدمة الواجب مفصلا ایشان نوشته در محاضرات، من مراجعه نکردم.

ولا نعيد الكلامه، بلکه تحقیق عدم انحلال است. حالا ایشان فرموده است انحلال.

لان التقريب المذكور، بله، ولا نعيد، ولا نعيد كلام فيه، ظاهرا لا نعيد یعنی در این بحث خیلی تأکید نمی کند در این بحث انحلال و

عدم انحلال. ظاهرا مراد ایشان این باشد. ولا نعيد كلام فيه، یعنی ولا نؤكد الكلام، در بحث انحلال آیا انحلال هست یا نه؟

لان التقريب المذكور غير تام من جهة عدم تمامية الامر الاول، چون وجوب غیری قبول نکردیم. حالا دیگر دنبال این بحث نرویم.

فلا حاجة الى اعادة الكلام في تمامية الامر الثاني وعدمها.

عرض کنم من اشاره اجمالی عرض کنم، وجه دوم را قبل از اینکه بخوانیم. من عرض کردم ما به طور طبیعی یعنی این تقریب هایی که گفته می شود، ما عرض کردیم که ما گاهی به تعابیر دیگری می گوئیم برای اینکه مطلب واضح تر بشود. ببینید ما عرض کردیم اصولا شبهه اگر به نحوی باشد که به اصطلاح ما به صورت باز باشد، مثل یک خط مستقیم باشد. طبیعتا این منجز نیست. اما اگر شبهه در یک دایره بسته باشد، این منجز است. که اسمش را علم اجمالی گذاشتیم. آن به اصطلاح امر باز یا خط مستقیم، خط باز را خط مستقیم را ازش تعبیر می کنیم به شبهه بدوی. این به طور طبیعی یک تقریبی حالا نتیجه اش با کلام استاد یکی است، تقریب را عوض کردیم.

پس ما دائما در مبحث علم اجمالی دنبال این نکته باید باشیم که یک دایره بسته است یا باز است. اگر دایره بسته بود، اینجا علم اجمالی، چون ما از راه علم وارد شدیم. علم اجمالی منجز است. اگر باز بود منجز نیست.

آن وقت گاهی اوقات ابتدائا حالت علم اجمالی دارد، لکن دقت که می شود باز است. باز که شد دیگر از تجزیه می آید. این را اسمش را در عده ای از موارد انحلال گذاشتند. می گویند علم اجمالی شما منحل شد. پس مراد از انحلال این است که از دایره بسته دریاید. اگر از دایره بسته در آمد می شود انحلال. این نکته فنی.

شما الان می گوئید یا نماز ده رکعتی ده جزئی واجب است یا نماز هشت جزئی. این شد دایره بسته، هشت یا ده. این آمد گفت که آقا این هشت تا علی کل حال واجب است، قطعاً واجب است. چرا؟ چون یا خودش واجب است، می شود نفسی. یا در ضمن ده تا واجب است می شود غیری. پس این علی کل تقدیر واجب است. ببینید، قطعاً این واجب است. اگر این قطعاً واجب شد، شبهه بازمی شود. آن یکی مشکوک می شود.

آقای خویی و مرحوم نائینی می گویند آن یکی که مشهور شد اصل، از راه تعارض اصول وارد شدند. چون در جایی که قطعی شد که اصل ۳۱:۵۳ نمی شود کرد. در یک طرف که اصل ۳۱:۵۵ نمی شود. تصور ما این است که نه، نکته تعارض اصول نیست، تأثیر خود علم است. علم می آید تأثیرگذار است. علم الان روی این قطعی اثر گذاشته چون خودش قطعی است دیگر، علم نمی خواهد کاری بکند، این قطعی است. روی آن یکی هم شبهه می شود. علم این علم اجمالی نمی تواند تأثیرگذار روی آن باشد. حالا این یک تعبیر. یک تعبیر.

یک تعبیر دیگر این است که شما بفرمایید که علم اجمالی نکته تجزیش این است که اعتماد بر دو طرف داشته باشد. بر یک طرف اعتماد شد تأثیر نمی کند. حالا این تعبیر را هم می شود گفت. غرض می خواهم تقاریب مختلف و تعابیر مختلف.

و شما در ما نحن فیه چون یک طرف را قطعاً می دانید هست، پس این علم اجمالی شما می رود روی آن طرف قطعی، آن یکی می شود یک طرف دیگر، یعنی علم اجمالی شما در حقیقت یک پایه دارد به اصطلاح بنده و آن نماز ده جزئی است. این نمی تواند تأثیر بکند. آن جایی تأثیر می کند که دو پایه داشته باشد. یک پایه را خارج کردیم، به خاطر اینکه علی کل حال وجوب دارد.

پس این تقریب خود اصل مسئله.

جواب مرحوم آقای خویی این است که این علم شما به حال خودش می ماند، از دو پایه خارج نمی شود. یا این دایره بسته می ماند به تعبیر اول بنده. این دایره بسته می ماند. چرا؟ چون آن هشت تا، هشت جزء، شما می گوئید یا وجوب غیری دارد یا وجوب نفسی. اولاً ما وجوب غیری را قائل نیستیم. اصلاً وجوب غیری قائل نیستیم. ثانیاً هم اگر قائل باشیم، این وجوب، وجوب عقلی صرف است. هیچ اثر نمی کند، تأثیرگذار نیست. این سبب نمی شود که دایره بسته باز بشود. این اثری نمی کند. این دو تا اشکال مرحوم آقای خویی که ما انشاء الله به نحو مفصل تری بعد انشاء الله این مطالب را توضیح می دهیم.

پس خوب دقت بکنید تمام محور بحث در اینجا این است که ما وقتی می دانیم نماز هشت جزئی یا نماز ده جزئی، دقت بکنید، آیا این را علم دایره بسته فرض کنیم، یا علمش را دایره باز فرض کنیم؟ این دایره بسته می ماند یا باز می شود؟ این یک راه بود برای اینکه این دایره باز بشود. اشکال آقای خویی این بود که این راه درست نیست.

راه دوم که اقل واجب یقینا بالوجوب الجامع بین الوجوب الاستقلالی و الوجوب الضمنی؛ این در حقیقت آقای خویی به عنوان وجه دوم قرار دادند. در حقیقت نکته اش بر می گردد به یک نکته فنی کلی.

ما اصولا وجوب اجزاء را چه تفسیر قانونی بدهیم؟ این سوال این است بحث سوال این است.

وقتی به شما می گوید خانه بخر، حتی عرفی، خانه بخر، این خانه بخر، خانه خب یک اتاق هست و حال هست و حیاط هست و آشپزخانه هست و این طوری است دیگر خانه این است. این نسبتش آیا این معنایش این است که اتاق بخر، حمام بخر، حال بخر، حیاط بخر، یا نه؟ چه نسبتی بین وجوبی که متعلق به کل است با اجزاء هست؟

یک تصویر همین تصویر اول است. این در حقیقت یک تصویر بود. یک تفسیر بود. این تفسیر می گفت نسبتش وجوب غیر نفسی است. یک تفسیر دیگر تفسیر دوم است. وجودش، وجود ضمنی و استقلالی است. فرقی این است. همان اجزاء نماز همان رکوع و سجود را اگر در ضمن نماز نگاه کنیم می شود اجزاء، خود نماز نگاه کنیم می شود استقلالی، می شود نماز، فرق کل و جزء این است.

پس اگر یک وجوبی به کل خورد، منحل می شود به نحو وجوب ضمنی؛ چون وجوبش عین همان است. وجودش عین همان است. وجود نماز عین وجود رکوع است دیگر وجود دیگری ندارد. بله این امر به کل منحل می شود به اجزاء، لکن به نحو وجوب ضمنی. آن هم وجوب استقلالی. پس آمد باز علم اجمالی را باز کرد همان راهی که ما گفتیم. این دایره بسته را باز کرد. لکن به یک تقریب دیگری. اصل مطلب یکی است. اصل مطلب نسبت وجوب کل با وجوب اجزاء. اصل مطلب یکی است. آن تقریبش عوض شد. تقریب نیست، تفسیری است که ما از وجوب اجزاء می دهیم.

عده ای قائلند وجوب اجزاء وجوب ضمنی است نسبت به وجوب کل. عین وجود کل است. این تقریب، تقریب دوم، ایشان تقریب دوم قرار دادند. این تفسیر دوم در باب وجوب اجزاء است. تفاسیر بعدی را هم بعدا عرض می کنم. فقط این دو تا تفسیر نیست.

خود مرحوم استاد این را قبول دارند. آنوقت اگر این را قبول کردیم، وجوب اجزاء را ضمنی گرفتیم، پس هشت جزء علی کل تقدیر می شود واجب. یا به وجوب ضمنی یا به وجوب استقلالی.

اما ده جزء می شود واجب به وجوب استقلالی. مشکوک می شود نسبت به آن اصالة البرائه جاری می شود، نسبت به هشت تا، چون یقین داریم دیگر اصالة البرائه جاری نمی شود. وقتی جاری نشد، تعارض اصول نیست. این راه مرحوم آقای خویی. راه ما هم که عین بود. روشن شد؟

فيكون اقل واجبا بالوجوب الاستقلالي، و لو كان الواجب في الواقع هو الاكثر فيكون الاقل واجبا بالوجوب الضمني، لان التكليف بالمركب ينحل الى التكليف بكل واحد من الاجزاء وينبسط التكليف؛ خوب دقت کنید. این مطلب را مسلم گرفتند که اگر تکلیف به کل بود این منحل می شود به تکلیف به اجزاء. این مقدمات را خوب دقت کنید.

شما می گوید خیلی خب این را قبول کردیم. حالا که منحل شد، این وجوب اجزاء چه تفسیرش بکنیم؟ یک، وجوب غیری، این که امر اول. دو، وجوب ضمنی، سه، وجوب تحثی، حالا شبیه وجوب غیری است. چهار، وجوب عینی. مرحوم آقا ضیاء هم عقیده اش این است. اجزاء وجوب عین کل است هیچ فرقی نمی کند. ضمنی هم نیست. عین همان است هیچ فرقی بین اجزاء و کل نیست.

مبنای بعدی مبنای ماست که اصلا کلا فرق می کند و قابل انبساط نیست. اصل اشکالی که اینجا چون بعد می خواهم متعرض بشوم. اصل اشکال ینبسط التكليف الواحد المتعلق بالمركب الى تكاليف متعددة؛ اصلا اصل این انبساط را قبول نمی کنیم. که بعد بیایم بحث بکنیم این وجوبش، وجوب غیری است، وجوب ضمنی است، وجوب، اصلا اصل انبساط را قبول نمی کنیم.

این یک بحثی است انشاء الله عرض می کنیم توضیحش را بعد عرض می کنیم.

التكليف الواحد المتعلق بالمركب ينحل الى تكاليف متعددة متعلقة بكل واحد من الاجزاء و لذا لا يكون الاتي بكل جزء مكلفا باتيانه ثانيا، دو مرتبه نمی خواهد. مثلا یک بار به عنوان جزء، یک بار به عنوان کل، نه یک بار.

لسقوط التكليف المتعلق به، بل الاتي بكل جزء يكون مكلفا باتيان جزء آخر بعده، لكون التكليف متعلقا بكل جزء مشروطا، بنحو الشرط، فتحصل ان تعلق التكليف بالاقل معلوم، مراد ایشان به اقل آن هشت تا.

و يكون العقاب على تركه عقابا مع البيان و اتمام الحجة. و تعلقه بالاكثر مشکوک فيه و يكون العقاب عليه عقابا بلابيان. روشن شد مراد ایشان چیست؟ این مراد ایشان از عقاب بلا بیان قاعده برائت عقلی است.

وقتی شما می دانید یا هشت تا یا ده تا واجب است، آن هشت تا مسلماً واجب است، دیگر جای قاعده قبح عقاب بلا بیان نیست. دیگر اصل نیست. در آن ده تایی شک می کنیم اشکال ندارد. دیگر معارض ندارد. یک طرف ببینید، علم اجمالی باید به دو طرف باشد. یک طرف اصل جاری نمی شود، مشکل ندارد طرف دیگر جاری بشود. این تصور ایشان. این تصور کسانی که تعارض... تصور ما آن علم که آمد کاشفیت داشت، گفت یکی از این دو تا واجب است. آن وقت نگاه کرد دید این که یکی که هشت تا است مسلم واجب، یا وجوب ضمنی یا وجوب استقلالی، آن یکی دیگر، این علم اجمالی شما تأثیرگذار نیست، نمی تواند رویش تأثیر بیاورد. چون یک طرف مسلم و قطعی شد، روی آن طرف نمی تواند. یا به تعبیر دیگر، این دایره اول بسته بود، باز شد. این را اسمش می گویند انحلال. ما می گوئیم باز کردن دایره. مراد یکی است. حالا انشاءالله واضح بشود که شبهه خاصی مطرح نیست.

دایره انحلال، ما تعبیرمان این است که علم اجمالی وقتی منجز است که در دایره بسته باشد. وقتی شما آمدید گفتید این هشت تا قطعاً واجب است، به همراه قطعی این هشت تا. یا ضمنی یا استقلالی. پس این دایره بسته باز شد دیگر. این مسلم بسته شد، باز شد، آن یکی تأثیرگذار نیست.

و بعد مرحوم آقای خویی بله، یک توضیحی دادند، دیگر وقت گذشت تا فردا. توضیحشان واضح بود حالا فردا می خوانیم.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين